

کینز در مقابل کلاسیک‌ها (آیا انقلاب کینزی رخ داده است؟)

ابراهیم گرجی*

استاد دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران

حمید پاداش

دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۲۸

چکیده

چالش "کینز در مقابل کلاسیک‌ها"، مدت‌هاست که ذهن نظریه پردازان و مورخان عقاید اقتصادی را به خود مشغول کرده است؛ محور اصلی این چالش آن است که آیا کینز واقعاً نظریه‌ی جدیدی ارائه داده است؟ در حقیقت، سؤال تاریخی این است که آیا واقعاً انقلاب کینزی رخ داده است یا نه؟ اگر مفهوم انقلاب علمی عبارت از ظهور یک پارادایم جدید در تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها باشد، آنگاه می‌توان دست‌کم سه نوع تفاوت بنیادین را بین کینز و کلاسیک‌ها قایل شد که بیانگر وجوه انقلاب کینزی به معنای یک پارادایم جدید هستند: تفاوت‌های فلسفی- معرفتی، تفاوت‌های متدولوژیک و تفاوت‌های تئوریک.

تفاوت‌های فلسفی- معرفتی اساساً به انقلاب در ماهیت علم اقتصاد مربوط می‌شود. از این منظر، ماهیت علم اقتصاد در نزد کینز نسبت به نظریه‌ی کلاسیکی دگرگون می‌شود. تفاوت‌های متدولوژیک، به انقلاب کینزی در روش تحلیل و نه انقلاب در ماهیت اشاره می‌کند. از نقطه نظر متدولوژیک، نقطه‌ی قوت کینز، استفاده از روش تعادلی برای تحلیل اقتصادی بوده است. به علاوه، مهم‌ترین عناصر انقلاب کینزی در نظریه‌پردازی را می‌توان در مقولات زیادی مانند ضریب تکاثر، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، نرخ بهره‌ی سیاست‌گذاری، انعطاف ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها، عدم تسویه‌ی بازارها و ناطمینانی مشاهده کرد. نتیجه‌ی نهایی مقاله آن است که انقلاب کینزی در هر سه حوزه‌ی ذکر شده رخ داده است.

طبقه‌بندی JEL: E20, B12, B22, B31, B41

کلید واژه: تئوری کلاسیکی، کینز، اقتصاد کینزی، انقلاب کینزی.

۱- مقدمه

کینز، در ژانویه سال ۱۹۳۵ در نامه‌ای به دوست ادیب و نمایش‌نامه‌نویس خود، جورج برنارد شو^۱، می‌نویسد: «بر این باورم که کتابی که در مورد تئوری اقتصادی می‌نویسم، - به زعم من، نه یک‌باره، بلکه در طی ده سال آینده - روشی را که جهان در مورد مسائل اقتصادی می‌اندیشد، اساساً متحول خواهد کرد»^۲.

کریگل^۳ (۱۹۸۳) و ایشنر و کریگل^۴ (۱۹۷۵) تلاش دارند که در چارچوب روش‌شناسی تامس کوهن^۵، فیلسوف معروف علم، نظریه‌ی عمومی کینز را به عنوان یک "انقلاب علمی"^۶ معرفی کنند. به عقیده‌ی کریگل، کینز در نظریه‌ی عمومی خود یک روش پژوهشی انقلابی ابداع کرد. کینز، در پی یک "انقلاب علمی" در اقتصاد بوده و از همین‌رو از سوی بسیاری از اقتصاددانان «علم‌عادی» مورد نقد قرار گرفته است. "هارود"^۷ به او هشدار می‌دهد: «من در مورد تأثیرگذاری کار شما دچار تردید هستم، تأثیرگذاری کار شما مورد خدشه قرار می‌گیرد، اگر سعی در ریشه کن کردن بسیاری از روش‌های عمیقاً متداول در تفکر غالب باشید. یکی از این موارد، تحلیل عرضه و تقاضا است، آن را رد نکنید!» (کریگل، ۱۹۸۳).

ایشنر و کریگل، با اشاره به ایده‌ی تامس کوهن در مورد قیاس‌ناپذیری^۸ پارادایم‌ها و نیز ادعای کینز در مورد انقلاب در اقتصاد متعارف، از اقتصاددانانی که بلافاصله سعی در ترجمه‌ی پارادایم جدید کینزی به زبان پارادایم کلاسیک کردند، انتقاد می‌کنند. به نظر آن‌ها این اقتصاددانان با تحریف کار کینز، آن را به عنوان مجموعه‌ای از تحلیل‌های

1- George Bernard Shaw (1856 -1950).

2- "... you have to know that I believe myself to be writing a book on economic theory which will largely revolutionize - not, I suppose, at once but in the course of the next ten years - the way the world thinks about economic problems." (January 1935).

3- Kregel, 1983.

4- Eichner, A. S. and J. A. Kregel, 1975.

5- Thomas Kuhn.

۶- کوهن بین علم عادی (Normal Science) و علم انقلابی (Revolutionary Science) تمایز می‌گذارد. علم عادی مجموعه‌ی قواعد "حل معما" است که جامعه‌ی علمی را از یافتن پاسخ برای آن مطمئن می‌کند. این علم، همواره زیر سلطه‌ی پارادایم است. پارادایم، مجموعه‌ای از مفروضات متافیزیکی و ارزشی و ابزارهای رایج در یک جامعه علمی است. منظور از "انقلاب علمی" در اصطلاح کوهن، عبارت از "تغییر پارادایم" است. کوهن برای تعریف انقلاب علمی از اصطلاح "قیاس‌ناپذیری" استفاده می‌کند که ویژگی کلیدی انقلاب‌های علمی است. قیاس‌ناپذیری به این معناست که پارادایم‌ها از نظر سنجش و اندازه‌گیری با یکدیگر قیاس‌ناپذیرند؛ پارادایم‌ها ابزارها و استانداردهای ارزیابی مختص به خود دارند. برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به:

کوهن، تامس (۱۳۶۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات سروش

7- Harrod, R. F., 1937, "Mr. Keynes and Traditional Theory", *Econometrica*.

8- Incommensurability.

عرضه و تقاضای بازارهای پول، اوراق قرضه و غیره در چارچوب اقتصاد کلاسیک معرفی کردند. مقاله‌ی «آقای کینز و کلاسیک‌ها» که در سال ۱۹۳۷ توسط هیکس نوشته شد، اولین تلاش علمی در این زمینه بوده است که سعی در ترجمه‌ی «انقلاب کینزی» به زبان «اقتصاد کلاسیک» داشت. هارود (۱۹۳۷)، مودیگلیانی (۱۹۴۴)، ساموئلسن (۱۹۴۸) و هانسن (۱۹۵۳)، همگی به این نتیجه رسیدند که تئوری کینز تفاوتی با تئوری‌های موجود ندارد، جز این که با اصطلاحات جدید نگارش شده است^۱ (ایشنر و کریگل، ۱۹۷۵)^۲.

مشکلی که در این جا وجود دارد و کریگل و بسیاری از اقتصاددانان نیز به روشنی به آن اشاره نکرده‌اند، آن است که منظور از "انقلاب علمی" چیست. مستقیم‌ترین پاسخ این پرسش را در آرای تامس کوهن می‌توان پیدا کرد؛ به نظر تامس کوهن در کتاب معروف *ساختار انقلاب‌های علمی* (۱۹۶۲)^۳، پارادایم غالب بر جامعه‌ی علمی ممکن است است با مسائلی مواجه شود که قدرت تبیین یا پیش‌بینی آن‌ها را نداشته باشد. در این صورت، پارادایم غالب دچار بحران می‌شود و زمینه برای وقوع یک "انقلاب علمی" فراهم می‌شود^۴.

پرسش اصلی این نوشتار آن است که آیا کینز واقعاً تئوری جدیدی ارائه داده است؟ آیا جوهری را می‌توان برشمرد که تا حدی مشخصات "انقلاب کینزی" را نشان دهد؟ در حقیقت، این یک سؤال تاریخی در علم اقتصاد کلان است که آیا واقعاً انقلاب کینزی رخ داده است؟ اقتصاددانان زیادی ادعا کرده‌اند که چیزی به نام انقلاب کینزی رخ نداده است؛ هابرلر (۱۹۴۶)^۵، با نگاهی به جایگاه نظریه‌ی عمومی در تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی مدعی شد که انقلاب کینزی رخ نداده است. در مقابل، مطالعات زیادی وجود دارند که

۱- این جریان به "سنتز نئوکلاسیک" مشهور شده است.

۲- البته کریگل و ایشنر در مطالعات‌شان به دنبال تشریح بنیادهای مکتب پساکینزی هستند و این مکتب را تعمیم یافته‌ی نظریه‌ی عمومی کینز می‌دانند که به زعم آنان یک نظریه‌ی انقلابی است.

3- The Structure of Scientific Revolutions

۴- در حقیقت، به تعبیر تامس کوهنی، کوشش دانشمندان "علم عادی" برای تبیین رفتارهای برخی از نمودهای طبیعت بر حسب نتایج آشکار آزمایشات انجام شده، موجب توسعه‌ی پارادایم می‌شود. اما این کوشش‌ها در پاره‌ای موارد با مقاومت‌ها و ابطال‌های آشکاری روبرو می‌شود و چنان‌چه از عهده‌ی حل آن‌ها بر نیاید، وضعیتی بحرانی پدید خواهد آمد. بحران هنگامی برطرف خواهد شد که پارادایم جدیدی ظهور کند و از حمایت روزافزون دانشمندان برخوردار شود تا این‌که رفته رفته پارادایم اولیه یکسره طرد شود. طرد پارادایم قدیم و پذیرش پارادایم جدید، تحولی گسسته است که سبب انقلاب علمی می‌شود. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: چالمرز، آلن فرانسیس (۱۳۸۷)، چستی علم: درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، ترجمه‌ی سعید زیباکلام، تهران، انتشارات سمت.

5- Haberler, Gottfried, 1946.

وجوه متمایزی را برای نظریه‌ی کینزی برمی‌شمارند و این وجوه همانا وجوه انقلاب کینزی تلقی می‌شوند؛ با استناد به چنین مطالعات وسیعی، این طور تصور می‌شود که می‌توان دست‌کم سه نوع تفاوت بین کینز و کلاسیک‌ها قایل شد که تفاوت‌های بنیادین هستند و می‌توانند مبنای تشخیص وقوع انقلاب کینزی باشند؛ تفاوت‌های فلسفی - معرفتی، تفاوت‌های متدولوژیک، و تفاوت‌های تئوریک.

هر یک از این تفاوت‌ها با نگاه به مطالعات مختلف بررسی و ارزیابی می‌شوند تا نشان داده شود که "انقلاب کینزی"، در سه حوزه انقلاب در ماهیت علم، انقلاب در روش و انقلاب در نظریه‌پردازی، موضوعیت دارد.

۲- تفاوت‌های فلسفی - معرفتی (انقلاب در ماهیت علم)

به نظر شکل (۱۹۵۶)^۱، تفاوت کینز با پیشینیان خود در مسایل اخلاقی و فلسفی ریشه دارد. عجیب است که شکل موضوع به این مهمی را بدون توضیح رها کرده و فقط در بخش‌های پایانی نوشته‌ی خود به آن اشاره کرده است. به نظر می‌رسد این نظر وی متأثر از آرای کسانی مانند آلن گروچی (۱۹۴۹)^۲ است که قبل از وی به تفاوت‌های بنیادین کینز با پیشینیان خود اشاره کرده‌اند. به نظر گروچی (۱۹۴۹)، اساساً دیدگاه کینز در مورد ماهیت علم اقتصاد متفاوت است. به‌طور حتم "اقتصاد کینز" و "اقتصاد کینزی" همیشه یکی نیستند و اگر تعریف ساموئلسون (۱۹۴۸) از علم اقتصاد پذیرفته شود که طبق آن اقتصاد علمی است که فقط با بهترین ابزارهای حصول به اهداف معین سرو کار دارد، در این صورت علم اقتصاد مورد نظر کینز، یک تفکری باید باشد که به‌طور قوی فرموله و صورت‌بندی شده است. کینز علم اقتصاد را یک "علم اخلاقی"^۳ می‌داند که طبق آن اقتصاد علمی است که هرگز از تأکید بر این حقیقت دست برنمی‌دارد که، هم‌چون سایر علوم اجتماعی، در تحلیل نهایی به تبیین مسایل واقعی انسانی می‌پردازد. از نظر کینز اقتصاد عبارت است از "تفسیر زندگی اقتصادی جاری" و مطالعه‌ی "جامعه‌ی اقتصادی که در آن زندگی می‌کنیم"^۴. چنین نگرشی به اقتصاد به‌طور حتم با یک نگرش تقلیل‌گرایانه که مبتنی بر تحلیل منطقی - ریاضی است. فاصله زیادی دارد.

1- Shackle (1956).
2- Gruchy, Allan G., 1949.
3- Moral Science.
4- Keynes, J. M., 1936.

در حقیقت، هنگامی که جان مینارد کینز در سال ۱۹۰۲ به کمبریج وارد شد، اندیشه‌هایش درباره‌ی ماهیت علم اقتصاد در کتاب‌های "دامنه و روش اقتصاد سیاسی (۱۸۹۰)"^۱ جان نویل کینز (پدرش) و "اصول علم اقتصاد (۱۸۹۰)"^۲ آلفرد مارشال، به خوبی مشخص شده بود. در این نگرش‌ها، بر اقتصاد هم به عنوان مطالعه‌ی یک تئوری محض و هم به عنوان بدنه‌ی تعمیم‌های عینی تأکید می‌شود که باید در بهبود اجتماعی سهم داشته باشد. اقتصاد کمبریج در این زمان یک ترکیب منحصر به فردی از انسان‌گرایی^۲ و انتزاع^۳ و در حال گسترش به سمت یک تئوری محض^۴ بوده است. سیجویک^۵، کینز بزرگ، مارشال و دیگران، به راحتی می‌توانستند از مسأله قویاً انتزاعی تئوری محض به موضوع عینی آن زمان حرکت کنند. اقتصاد کمبریجی که کینز جوان در سال‌های اول قرن بیستم به آن تعلق دارد، از واقع‌گرایی به دور بوده، اما، اقتصاد سیجویک، اجورث و مارشال، با وجود محدودیت‌هایی که داشته است، در زمانی که کینز از مطالعات ریاضی‌اش به سوی علم اقتصاد کم‌تر دقیق^۶ تغییر موضع داد در اوج شکوفایی بود.

کاملاً روشن است که دیدگاه‌های کینز اساساً با سنت کمبریجی گره خورده است، به طوری که کینز به اندازه‌ی دیگر کمبریجی‌ها بر هسته‌ی سخت تئوری محض مسلط اصرار داشته است. وی مانند مارشال و دیگر پیشینیان کمبریجی، ترجیح قوی خود برای به‌کارگیری رویکرد قیاسی^۷ در تحلیل اقتصادی را آشکار می‌کند. با این‌همه، کینز پی‌برد که اقتصاد فراتر از تقلیل آن فقط به تئوری محض است و آن حوزه‌ای است که جان نویل کینز آن را حوزه‌ی "اقتصاد عینی"^۸ می‌نامد. اقتصاد عینی، مکمل تئوری

1- Scope and Method of Political Economy, 1890.

۲- منظور از انسان‌گرایی (Humanism) رویکرد و مکتبی در فلسفه است که عقل انسان را معیار کافی برای تشخیص می‌داند. طبق این مکتب، هر فرد انسانی منبع بنیادین همه ارزش‌هاست. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Kraye, Jill, (ed.), 1996, The Cambridge Companion to Renaissance Humanism, (Cambridge: Cambridge University Press).

۳- انتزاع (Abstraction) عبارت است از فرآیندی که در آن یک مفهوم کلی با استفاده از طبقه‌بندی مفاهیم واقعی و عینی به دست می‌آید. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: <http://www.philosophypages.com/dy/a.htm#abst>

4- Pure theory.

۵- Henry Sidgwick هنری سیجویک، فیلسوف اخلاق انگلیسی است که در فاصله سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۰۰ می‌زیسته و در رواج فایده‌گرایی در علم اقتصاد نقش زیادی گذاشته است

6- Less precise science of economics.

۷- منظور از قیاس، روش استدلالی است که در آن از اصول کلی و بدیهی به امور جزئی می‌رسند و در مقابل استقرا قرار دارد که روش استدلالی آن از مشاهدات جزئی به تعمیم‌های کلی رسیدن است. روش قیاس روش متعارف در بسیاری از علوم از جمله علم اقتصاد رایج است.

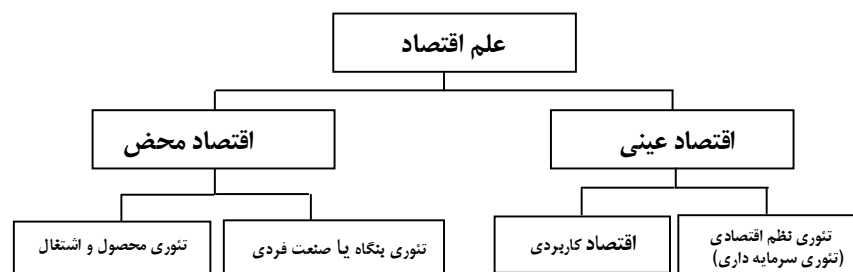
8- Concrete Economics.

محض است که تعمیم‌های اقتصادی را برای یک دوره‌ی معین در یک جامعه‌ی معین فراهم می‌کند. مارشال، این موضوع را با تمایز بین "بنیادها"ی علم اقتصاد از "ابر ساختار"^۱ متوجه شده بود. ابر ساختار علم اقتصاد قائم به یک بنیاد اصول عمومی یا جهانی است، اما فی نفسه دارای هیچ‌گونه جهانشمولی نیست، چون مفاد آن عبارت از تبیین فقط عملیات یک جامعه‌ی اقتصادی خاص می‌باشد. کینز، به تبعیت از پدرش و مارشال، از سطوح تحلیلی صحبت می‌کند که از استخوان‌بندی اولیه‌ی تئوری محض تا سطوح پیچیده تر قابل گسترش است، اما تفاسیر آن از جهان واقعی اقتصاد دقت کم‌تری دارد.

به نظر گروهی (۱۹۴۹)، این وجوه مشترک، ما را به مفهوم و معنایی که از "انقلاب کینزی" یا "اقتصاد جدید کینز" استنباط می‌شود، نمی‌رساند. در اطلاق عنوان انقلاب کینزی، معمولاً منظور این نیست که کینز ایده‌های اساساً جدیدی نسبت به ماهیت کلی اقتصاد به عنوان علم داشته و یا این که اقتصاد کمبریج را به نفع مثلاً مکاتب تاریخی یا نهادی رها کرده است، آن چه که عموماً از انقلاب کینزی استنباط می‌شود آن است که اگرچه پیاله قدیمی است، شراب آن تازه است. اقتصاددانان تاکنون به درک کینز از ماهیت علم اقتصاد توجه نداشته‌اند. از دید کینز، بر خلاف آن چه که وی با عنوان کلاسیک‌ها می‌نامد، علم اقتصاد به دو شاخه‌ی اصلی تقسیم می‌شود؛ اقتصاد محض و اقتصاد عینی. اقتصاد محض، خود شامل دو تئوری است: تئوری بنگاه یا صنعت فردی و تئوری محصول و اشتغال. اقتصاد عینی هم مشتمل بر دو تئوری است؛ تئوری نظم اقتصادی (تئوری سرمایه‌داری) و اقتصاد کاربردی (گروچی در قالب یک نمودار ساده این تقسیم‌بندی را نشان می‌دهد).

بدین ترتیب، اگر چه کینز از پیشینیان خود در کمبریج چیزهایی را به ارث برده است، در همان حال یک تفاوت بنیادی با آن‌ها دارد که در درک ماهیت علم اقتصاد از منظر فلسفی و روش‌شناسی نمود می‌یابد.

۱- ابرساختار (Superstructure)، یک بخش از ساختار دانش است که باورهای غیراساسی (nonbasic) به آن تعلق دارند. بخشی از ساختار دانش و باورهای انسان که اساسی (Basic) هستند را بنیاد (Foundation) می‌نامند. این تقسیم‌بندی دانش در معرفت‌شناسی بنیادگرایی (Foundationalism) رایج است. برای مطالعه‌ی بیش‌تر به دانشنامه‌ی فلسفی استنفورد مراجعه شود: <http://plato.stanford.edu/entries/epistemology/#FOU>



نمودار ۱- تفاوت کینز با پیشینیان خود در درک ماهیت علم اقتصاد (گروچی، ۱۹۴۹)

۳- تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش)

طیف وسیعی از اقتصاددانان از زمان انتشار کتاب نظریه‌ی عمومی وجود دارند که معتقدند انقلاب کینزی در حقیقت یک انقلاب متدولوژیک است، نه یک انقلاب فلسفی و یا ماهوی. برخی از این نگرش‌ها، این روش کینزی را کاملاً متفاوت از روش کلاسیک‌ها می‌دانند، اما برخی دیگر که تعدادشان هم کم نیست این انقلاب در روش را یک تفاوت بنیادی تلقی نکرده و لذا آرای کینز را در حقیقت به کلاسیک‌ها، منتسب و تفاوت قابل اغماض این دو رویکرد را در روش تلقی می‌کنند.

پیگو (۱۹۳۶)^۱، در مقاله‌ای که در همان زمان انتشار نظریه‌ی عمومی نوشته است، لحن کتاب کینز را «لحن عمومی پر غرور و نخوت»^۲ می‌خواند. وی معتقد است کینز با استفاده از جملات نیش‌دار و طعنه‌آمیز، اقتصاددانان پیش از خود را افراد نالایق و بی‌کفایت خطاب کرده است. کینز، با یک نبوغ زیرکانه، همه‌ی اقتصاددانان پیش از خود را ذیل «اقتصاددانان کلاسیک» طبقه‌بندی می‌کند و لذا امکان می‌یابد خطای هر یک از آنان را به کل اقتصاددانان تعمیم دهد. پیگو خود را مثال زده و می‌گوید؛ طبق منطق کینز، چون پیگو در کتاب «نظریه‌ی بیکاری» خطایی را مرتکب شده و او یک اقتصاددان کلاسیک است، پس همه‌ی کلاسیک‌ها این خطا را مرتکب شده‌اند. پیگو مثال‌هایی می‌آورد که حاکی از درک نادرست کینز از کلاسیک‌هاست؛ به طور نمونه، با وجود این که مارشال با تأمل و به صراحت شرایط و مشخصات خاصی را برای پول برشمرد، لیکن کینز او را به عدم درک اقتصاد پولی متهم کرده است. به نظر کینز، پروفیسور پیگو با وجود این که در کتاب «نظریه‌ی بیکاری»^۳ به دنبال تبیین بیکاری است اما هیچ

1- Pigou, A., 1936, "Mr. J. Keynes' General Theory of Employment, Interest and Money", *Economica*, New series, Vol.3, No.10, May.
2- The general tone de baut en bas.

اشاره‌ای به تغییرات منحنی تقاضا نکرده است. خود پیگو در پاسخ کینز می‌گوید که در کتابش، کینز به فصولی استناد می‌کند که به مسأله‌ی مهمی مانند تغییرات منحنی تقاضا برای توضیح بیکاری مربوط نمی‌شود. بلکه در عوض، این موضوع در فصول دیگری که کینز توجه نکرده، آمده است. در حقیقت، در فصولی از کتاب "نظریه‌ی بیکاری" که کینز به آن اشاره می‌کند، پیگو به بحث درباره‌ی کشش تقاضای نیروی کار پرداخته و طبیعی است که در این بخش به بحث جابه‌جایی منحنی تقاضا پرداخته نشود. پیگو در فصول پایانی کتاب به موضوع مورد نظر کینز، یعنی جابه‌جایی منحنی تقاضا به منظور تبیین بیکاری، پرداخته است. از سخن پیگو چنین بر می‌آید که کینز تفاوت بین حرکت روی منحنی و جابه‌جایی منحنی تقاضا را درک نکرده است. بدین ترتیب، به نظر پیگو، کتاب نظریه‌ی عمومی، با وجود برخی نقاط قوت، به سه دلیل دارای ابهام است:

۱- استفاده‌ی بی‌ربط و متناقض از عبارات: به طور نمونه، کینز، در صفحات مختلف

کتاب نظریه‌ی عمومی، تقاضای حقیقی پول را با تقاضای اسمی آن اشتباه می‌گیرد.

۲- تمایل به سطح بالای تعمیم به جای تفکیک مسایل و ساده‌سازی آن‌ها: به نظر پیگو، کینز تمایل زیادی دارد تا از موارد خاص مورد نظر خود به تعمیم‌هایی دست یابد که فاقد اعتبارند و این بیانگر وجه غیرعلمی در زمینه‌ی نظریه پردازی است؛ مانند موردی که پیگو درباره‌ی خطای خودش (به زعم کینز) و تعمیم آن به کل کلاسیک‌ها مطرح می‌کند.

۳- عدم سازگاری درونی بین فروض کینز: پیگو به طور مثال می‌گوید؛ موجودی سرمایه در بخشی از کتاب "نظریه‌ی عمومی" ثابت (صفحه‌ی ۲۴۵ این کتاب) و در بخشی دیگر (صفحه‌ی ۱۱۴ این کتاب) متغیر فرض شده است.

از نظر ادگار ادواردز (۱۹۵۶)^۱، در حقیقت، تفاوت بین دو نوع اقتصاد مورد بحث، تفاوت روشی نیست که آن‌ها را به طور بنیادین در مقابل هم قرار می‌دهد. روش تحلیل کینزی همان روش کلاسیکی است. به نظر ادواردز، ابزار تحلیلی که کینز استفاده کرد همان ابزار تحلیل تعادلی بود که به نتایج سیاست‌گذاری متفاوتی از کلاسیک‌ها منجر شد.

توبین (۱۹۷۵)^۲، معتقد است که نظریه‌ی عمومی کینز سعی داشت وجود تعادل همراه با بیکاری غیرارادی را اثبات کند، اما تاریخ و واقعیات تجربی بیانگر آن است که کینز نتوانست ادعای خود را به اثبات برساند، به نظر توبین، خطای کینز یک خطای روشی بود، زیرا او از تحلیل تعادل ایستای مقایسه‌ای استفاده کرد که ابزار مناسبی برای

1- Edwards, E., 1959.

2- Tobin J., 1975.

این کار نبود. توپین با استناد به استدلال‌های کینز درباره‌ی موضوعات مختلف اقتصاد کلان، موارد خطای وی را چنین بر می‌شمارد؛ اولاً، تغییر موجودی‌ها، سرمایه‌گذاری، پس‌اندازها و دیگر رفتارها را تغییر می‌دهد و لذا راه‌حل کینزی حتی در مورد متغیرهای درون‌زا نمی‌تواند یک راه حل ایستا باشد، لذا شرایط تعادلی برقرار نخواهد شد. ثانیاً، مازاد عرضه‌ی نیروی کار، طبق استدلال پیگو، سبب کاهش دستمزدهای پولی می‌شود و اگر چنین چیزی نیز در حذف بیکاری مؤفق نباشد، نمی‌توان وضعیت در حال کاهش دایم دستمزدها و قیمت‌ها را وضعیت تعادلی دانست. کینز در مورد کاهش دستمزد و اشتغال، یک بحث دوگانه دارد؛ از یک سو، دستمزدها در مواجهه با مازاد عرضه خیلی به آرامی کاهش می‌یابند و از سوی دیگر، حتی اگر دستمزدها سریع‌تر هم کاهش یابند، در شرایط رکود عمیق، اشتغال بالا نمی‌رود. به این ترتیب، توپین معتقد است استفاده از ابزار تحلیل تعادل ایستای مقایسه‌ای سبب شده است کینز در استدلال‌های خود خطا کند و بنابراین، توپین پیشنهاد می‌کند که به جای تحلیل ایستای مقایسه‌ای، بایستی پدیده‌های مورد نظر کینز را به عنوان پویایی‌های عدم تعادل در نظر گرفته و تحلیل کرد.

به نظر ایشنر و کریگل (۱۹۷۵)^۱، کینز در نظریه‌ی عمومی یک روش پژوهشی ابداع کرد که همان روش تعادلی است. بر خلاف نظر ایشنر و کریگل، اقتصاددانانی مانند هیکس (۱۹۳۷)، هارود (۱۹۳۷)، ساموئلسون (۱۹۴۸)، مودگیلیانی (۱۹۴۴) و هانسن (۱۹۵۳)، همگی به این نتیجه رسیدند که تئوری کینز تفاوتی با تئوری‌های کلاسیکی موجود ندارد، جز این که در قالب زبان جدیدی ارائه شده است. به نظر ایشنر و کریگل (۱۹۷۵)، این اقتصاددانان با تحریف کار کینز، آن را به عنوان مجموعه‌ای از تحلیل‌های عرضه و تقاضای پول، اوراق قرضه و ... در چارچوب اقتصاد کلاسیکی معرفی کرده‌اند، در حالی که تئوری کینز، به تعبیر تامس کوهن، یک «تغییر گشتالتی»^۲ ایجاد کرده است. مایر کوهن (۱۹۸۶)^۳، معتقد است برای فهم ماهیت انقلاب کینزی (و اهمیت ضدانقلاب کلاسیکی جدید)^۴، باید پی‌برد که نظریه‌ی عمومی (۱۹۳۶) بیش‌تر یک

1- Eichner, A. S. and J. A. Kregel, 1975.

۲- منظور از تغییر گشتالتی، جایگزینی دو پارادایم قیاس‌ناپذیر است. "گشتالت"، یک اصطلاح آلمانی به معنای "انگاره" (configuration) یا "سازمان" (organization) می‌باشد. طبق نظریه‌ی گشتالت، کل چیزی فراتر از مجموع اجزای آن است. حقیقت موسیقی حاصل از ارکستر، چیزی فراتر از مجموع نت‌های مختلفی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می‌شود. منظور کوهن از تغییر "گشتالتی"، عبارت است از گذار از تصویر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم به چهارچوب تصویر جهانی‌ای که می‌خواهیم آن را بفهمیم. در حقیقت، تغییر گشتالتی، تغییر کلیت تصور ما از جهان قابل فهم است. برای مطالعه‌ی بیش‌تر مراجعه شود به:

زیباکلام، سعید (۱۳۸۲)، علم‌شناسی کوهن و نگرش گشتالتی، فصل‌نامه‌ی حوزه و دانشگاه، سال نهم، ش ۳۴، ص ۱۰.

3- Kohn, Meir, 1986.

4- New Classical counterrevolution.

انقلاب روش بود تا یک انقلاب ماهیت^۱. هرچند کینز کتابش را به مثابه‌ی یک گسست جدید و دراماتیک از آن چه که آن را "اقتصاد کلاسیک" نامید، معرفی کرده است، اقتصاد کلاسیک مدنظر کینز دارای این اصول است: قانون سی، تمایز پدیدارهای واقعی و پولی، و ثبات تعادل عمومی اقتصادی.

نظریه‌ی عمومی حداقل به پس اندیشه‌های مارشال، فیشر و ویکسل رفت که بیش از نیم قرن در آراء و آثار اقتصاددانانی مانند اوهلین، میردال، هایک، هاوتری^۲، رابرتسون و خود کینز نفوذ کرده بود، در حالی که نظریه‌ی عمومی کمک‌های شایانی به سنت نئوکلاسیکی کرد. یک انقلاب یقیناً شگرفی را در روش معرفی نمود. این انقلاب عبارت است از به کارگیری روش تعادل و واگذاشتن تحلیل توالی^۳.

برخلاف آن چه که از خواندن فصول اولیه‌ی نظریه‌ی عمومی انتظار می‌رود، هیچ اقتصاددان کلاسیکی مناظره با کینز را درباره‌ی اعتبار قانون سی مطرح نمی‌کند. برعکس، آن‌ها بسیار مشتاقند درباره‌ی ضریب فزاینده‌ی آنی، نقش انتظارات، نقدینگی در مقابل وجوه وام دادنی و به طور کلی، درباره‌ی ماهیت و مفهوم کینزی تعادل مباحثه کنند. به نظر کوهن، استفاده از روش تعادل، هم نقطه‌ی قوت نظریه‌ی عمومی است و هم نقطه‌ی ضعف آن؛ از یکسو، این روش به پیام کینز قدرت و ساده‌سازی مورد نیاز برای ریشه‌کنی حقایق کلاسیکی در متون درسی و نفوذ در سیاست‌گذاری را می‌دهد و از سوی دیگر، پیام کلاسیکی با استفاده از روش تعادل نمی‌تواند به طور منطقی سازگار بیان شود. هرچه قدر این ناسازگاری بیش‌تر آشکار می‌شود، نه روش تعادل، بلکه پیام ضدکلاسیکی آن است که انکار می‌گردد.

مارک بلاگ (۱۹۹۴)^۴، معتقد است دو انقلاب کینزی وجود دارد؛ انقلاب در سیاست اقتصادی و انقلاب در باور تئوریک در درون حرفه‌ی اقتصاد. انقلاب نوع اول در تفاوت‌های تئوریک بررسی خواهیم شد؛ انقلاب دوم کینزی، بعد از انقلاب در سیاست‌گذاری، انقلاب در اندیشه اقتصادی است؛ یعنی، سرعت بی‌سابقه‌ی روی آوردن بخش وسیعی از اقتصاددانان به روش اندیشه کینزی در فضای سال‌های ۴۶-۱۹۳۶. به نظر بلاگ، جزئیات دقیق این ماجرای موفقیت قابل توجه هرگز به طور کامل بیان نشده است. این ماجرا فراتر از چند مرور نوشتن و واکنش کینز به آن‌هاست. ژورنال‌های اقتصادی پیشرو در طول ۵ تا ۸ سال بعد از انتشار "نظریه‌ی عمومی" سر تسلیم فرود آورده بودند. برایان مک کورمیک (۱۹۹۲)^۵، آن را "بهمن کینزی" می‌نامد و به نظر

1- Substance.

2- Hawtrey.

3- Sequence Analysis.

4- Blaug, M., 1994.

5- McCormick, Brian, 1992.

بلاگ واقعاً هم همین است. بلاگ معتقد است که تا زمانی که این ماجرا توسط مورخان اقتصادی به طور کامل بازگو نشود، ما عدالت را در مورد حقانیت کینزی رعایت نکرده‌ایم. «و من گله مند هستم که چرا هیچ‌گاه به طور کامل گفته نشده است»^۱.

بلاگ، نتیجه‌گیری خود درباره‌ی انقلاب کینزی را بر مجموعه‌ی آثار کینز (بیش از ۳۰ جلد، به همراه مقالات و نوشته‌های شخصی) مبتنی کرده و معتقد است وی تمام زندگی خود را مشغول چهار یا پنج گرفتاری کرده است: روشی که انتظارات در شرایط نادانی فراگیر^۲ و نااطمینانی شکل می‌گیرد؛ گریز به پول به عنوان محل امن در مقابل نااطمینانی؛ اعتقاد به این‌که عقلانیت، به معنای عمل محاسباتی دقیق و آگاهانه، نمی‌تواند نیروی محرک کنش باشد؛ گرایش دیرینه به پس‌انداز زیاد در سرتاسر تاریخ انسانی در مقابله با رخوت و آشفتگی سرمایه‌گذاری؛ شتاب رشد جمعیت و اشباع قریب الوقوع سرمایه که منجر به رکود متوالی در آینده‌ی قابل پیش‌بینی خواهد شد و مجاب کردن به این‌که، این ایده‌های تضمین شده، (و نه منافع تضمین شده) است که در روش حل همه‌ی مسایل اقتصادی و اجتماعی جایگاه دارد. به نظر بلاگ مقاله‌ی معروفی مانند "امکانات اقتصادی برای فرزندان مان" (۱۹۳۰)، همه‌ی این موارد را در خود دارد، اما به طور پیوسته در نوشته‌های تکنیکی وی بازنمود می‌یابد. اکنون، همه می‌دانیم که اقتصاددانان حول کینز تقسیم بندی می‌شوند. او یا قهرمانی بوده که یک نوع جدیدی از علم اقتصاد را ساخته که قادر است به مسایل جاودانی بیکاری و تورم بپردازد، یا ناکس (بدذاتی) بوده که تلاش کرده است اقتصاددانان پیرو خودش را اغوا کند و به مسیری بیندازد که در آن مکانیسم بازار جایگاه دوم را نسبت به دست مرئی دولت می‌گیرد.

در جمع بندی تفاوت‌های متدولوژیک، به طور خلاصه می‌توان بیان کرد که: کینز در استفاده از عبارات با زیرکی عمل کرده است، هرچند که ناسازگاری‌های درونی و منطقی در نقطه نظرات وی مشاهده می‌شود.

تحلیل تعادل ایستای مقایسه‌ای مبنای روشی کینز است که دکترین اقتصاد کلاسیک را دگرگون کرده است. دکترین اصلی اقتصاد کلاسیک، قانون سی است و کینز به لحاظ روشی این قانون را کنار گذاشته است.

رویکرد کینز به مقولات مهمی مانند شکل‌گیری انتظارات و نااطمینانی، موجب مشخص شدن وجه انقلابی نظریه‌ی وی می‌شود.

1- Keynesian avalanche.
2- Blaug, M., 1994.
3- Pervasive ignorance.

۴- تفاوت‌های تئوریک (انقلاب در نظریه پردازی)

با وجود استدلال‌های مختلفی که در این جا برای برشماری وجوه تفاوت روشی کینز مطرح شد، هنوز برخی معتقدند که کینز تفاوت روشی با اقتصاددانان کلاسیک ندارد و روش وی همان روش کلاسیکی است که در قالب زبان جدیدی تدوین و ارائه شده است. به همین دلیل، لازم است به جنبه‌ی دیگری از وجوه تفاوت و تمایز آرای کینز با پیشینیان خود توجه شد، که همان تفاوت‌های تئوریکی است؛ اگر برخی معتقدند فلسفه و روش کینز متفاوت از فلسفه و روش کلاسیک‌ها نیست و اساساً همان نظریه‌ی کلاسیکی را مطرح کرده است، می‌توان این طور استدلال کرد که دست‌کم تفاوت‌های تئوریک کینز و کلاسیک‌ها قابل اغماض نیست.

از نقطه نظر تئوریکی، تفاوت‌های زیادی برای تمایز اقتصاد کینزی از اقتصاد کلاسیکی برشمرده شده است. به نظر پیگو (۱۹۳۶)، برجسته‌ترین موضوعات مطرح در کتاب "نظریه‌ی عمومی" عبارتند از: ضریب تکاثر، نرخ بهره، مسأله‌ی پس‌انداز، تصور کینز از روز جزا^۱ و اعتقاد کینز به تثبیت بیکاری در سطح پایین‌تر، توسط سیاست‌های فعال دولت و سیاست‌های بانک مرکزی.

پیگو هر یک از مسایل فوق را به چالش می‌کشد.^۲

هیکس (۱۹۳۷)^۳، مشخصات انقلاب کینزی را چنین برمی‌شمارد: ۱. اثر سرمایه‌گذاری بر درآمد و اشتغال (نظریه‌ی ضریب تکاثر)، ۲. اثر نرخ بهره بر سرمایه‌گذاری (کارایی نهایی سرمایه) ۳. اثر عرضه‌ی پول و سیاست پولی بر نرخ بهره (دام نقدینگی).

در حقیقت، هیکس نظر پیگو را در سه مورد می‌پذیرد و معتقد است که اگر بخواهیم انقلاب کینزی را مشخص کنیم، می‌توانیم این وجوه تمایز را در نظریات کینز مشاهده کنیم. هیکس برخلاف نظر پیگو، مسایل دیگری مانند مسأله‌ی پس‌انداز و بیکاری را چندان قابل توجه و متمایز نمی‌داند.

1- The day of judgement.

۲- در این جا محققان معتقد نیستند که این چالش‌ها همگی مورد توافق اقتصاددانان می‌باشند. پیگو، در پایان مقاله‌ی خود، اعتراف می‌کند که مطمئن نیست منظور کینز را در بسیاری از موارد، درست درک کرده باشد و از همین رو، چالش کینز با مهم‌ترین مسایل اقتصاد را قابل تحسین می‌داند. نگرش محققان این است که هر یک از اقتصاددانان، از زمان پیگو تاکنون، به نحوی بر تمایز تئوری کلاسیک از تئوری کینزی اذعان کرده‌اند، لذا، مسأله‌ی محققان این نیست که این چالش‌ها دقیقاً چگونه از تئوری کینزی و کلاسیکی مستفاد می‌شوند و آیا مورد قبول همه‌ی اقتصاددانان است یا خیر؟ مسأله این است که ذکر هر یک از مؤلفه‌های تئوریکی به عنوان وجه تمایز این دو نگرش بر هدف اصلی مقاله تأکید می‌کند که همان برشماری وجوه انقلاب کینزی است.

3- Hicks J. R., 1937.

جورج شکل (۱۹۵۶)^۱، با اشاره به چهار اثر کینز (رساله‌ای در باب احتمال، رساله‌ای در باب پول، نظریه‌ی عمومی و مقاله وی در مورد نظریه‌ی عمومی در سال ۱۹۳۷) تفاوت‌های شگرف کینز با پیشینیان خود را چنین بر می‌شمارد: الف) شاکله‌ی نظریه‌ی وی استفاده از روش تعادل برای توضیح شکست اقتصاد در دست‌یابی به کاراترین شیوه‌ی استفاده از منابع است. کینز روش تعادل را برای تجزیه و تحلیل پدیدارهای کلان برگزید. ب) کینز ایده‌ی بی‌ثباتی را در کنار مقوله‌ی کمیابی در علم اقتصاد وارد کرد. این نظر را پیگو و هیکس مورد اشاره قرار نداده‌اند. ج) کینز به این ایده که پس‌انداز از نظر اخلاقی صحیح است حمله کرده و در قالب معمای خست آن را نپذیرفته است. پس‌انداز عملی ضداشتغال است. د) برخلاف نظر کلاسیک‌ها، هیچ مکانیسمی وجود ندارد که پس‌انداز را عامل مشوق سرمایه‌گذاری کند. پس‌انداز لزوماً به معنای سرمایه‌گذاری نیست و همه‌ی پس‌اندازها سرمایه‌گذاری نشده و بخشی از آن‌ها به صورت پول راکد نگه داشته می‌شود تا در امور احتیاطی و سفته‌بازی به کار گرفته شود. در حقیقت، شکل (۱۹۵۶) مسأله‌ی تناقض خست کینزی را از وجوه تفاوت آن برمی‌شمارد. ه) پول برخلاف نظر کلاسیک‌ها خنثی نیست و اهمیت دارد. هیکس نیز این مورد را در حالت دام نقدینگی مطرح می‌کند. این شکل نتیجه می‌گیرد که نوع خاص بیان نظریه‌ی عمومی و هتاک‌ی وی نسبت به پیشینیان خود سبب مقاومت اقتصاددانان کلاسیک در مقابل وی شده است.

علاوه بر پیگو، هیکس و شکل، اقتصاددانان دیگری نیز وجود دارند که در قالب مطالعات مختلف وجوه تفاوت تئوریک کینز با کلاسیک‌ها را برشمرده‌اند؛ جدول ۱، مفاد برخی از این مطالعات را به طور خلاصه ارائه می‌کند. دقت در این جدول نشان می‌دهد که مسایل زیر به عنوان وجوه تفاوت تئوریک، به ترتیب، بیش از هر موضوع دیگری به چشم می‌خورد؛

- ضریب تکاثر، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز
- مسأله‌ی نرخ بهره
- مسأله‌ی بیکاری
- دخالت دولت و سیاست‌گذاری
- انعطاف ناپذیری دستمزها و قیمت‌ها
- عدم تسویه‌ی بازار
- نااطمینانی

بیش تر تفاوت‌های مذکور در آرای آرتور پیگو اشاره شده است. در ادامه، با اشاره به هریک از مطالعات مذکور و به ویژه با اتکا به آرای پیگو، مهم‌ترین وجوه تمایز کینز با کلاسیک‌ها را به عنوان تفاوت‌های آغازین بازگو و نظر اقتصاددانان در هر حوزه را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم.

جدول ۱- تفاوت‌های انقلابی در عناصر تئوریک کینز و کلاسیک‌ها در مطالعات مختلف^۱

نویسندگان	تفاوت‌های تئوریک (انقلاب در نظریه پردازی)
آرتور پیگو (۱۹۳۶)	<ul style="list-style-type: none"> • ضریب تکاثر • نرخ بهره • مسأله‌ی پس‌انداز • تصور کینز از روز جزا • تثبیت بیکاری در سطح پایین‌تر توسط سیاست‌های فعال دولت و سیستم بانکی
جان هیکس (۱۹۳۷)	<ul style="list-style-type: none"> • اثر سرمایه‌گذاری بر درآمد و اشتغال (نظریه‌ی ضریب تکاثر) • اثر نرخ بهره بر سرمایه‌گذاری (کارایی نهایی سرمایه) • اثر عرضه‌ی پول و سیاست پولی بر نرخ بهره (دام نقدینگی).
تین برگن (۱۹۴۷)	<ul style="list-style-type: none"> • برخورد کینز با مسأله‌ی تعیین نرخ بهره
جورج شکل (۱۹۵۶)	<ul style="list-style-type: none"> • روش تعادل به عنوان شاکله‌ی نظریه‌ی کینز در توضیح شکست اقتصاد • ایده‌ی بی‌ثباتی در کنار مقوله کمیابی • معمای خست: پس‌انداز عملی ضد اشتغال است • پس‌انداز لزوماً به معنای سرمایه‌گذاری نیست • پول خنثی نیست و اهمیت دارد.
لیان هافوود (۱۹۶۸)	<ul style="list-style-type: none"> • کنار گذاشتن مکانیسم حراج گر والراری
هرشل گروسمن (۱۹۷۲)	<ul style="list-style-type: none"> • عدم تعدیل واقعی در شکل بسیار بالای نرخ دستمزد واقعی
بلیندر و سولو (۱۹۷۳)	<ul style="list-style-type: none"> • رویکرد دوباره‌ی اقتصاددانان به نقش دولت و دخالت آن
رابرت ایژنر (۱۹۷۵)	<ul style="list-style-type: none"> • عدم دستیابی به اشتغال کامل به دلیل ناطمینانی میان حال و آینده
دان پتینکین (۱۹۷۶)	<ul style="list-style-type: none"> • عدم تضمین اشتغال کامل با وجود انعطاف‌پذیری دستمزدها
ملتز (۱۹۸۱)	<ul style="list-style-type: none"> • بیکاری غیرارادی
بال و رومر (۱۹۹۱)	<ul style="list-style-type: none"> • چسبندگی‌های اسمی
مارک بلاگ (۱۹۹۴)	<ul style="list-style-type: none"> • انقلاب در سیاست

به نظر پیگو (۱۹۳۶)، برخلاف تحلیل کینز، ضریب تکاثر و سرمایه‌گذاری خالص مستقل از هم نیستند و سیاست بانک مرکزی می‌تواند تحت تأثیر ضریب تکاثر قرار بگیرد. هرچه ضریب تکاثر بزرگ‌تر باشد، یک میزان مشخص سرمایه‌گذاری خالص

۱- ممکن است در مطالعات دیگران به تفاوت‌های دیگری غیر از تفاوت‌های فوق اشاره شود که می‌توان آن‌ها را به جدول بالا اضافه کرد. محققان مدعی نیستند که همه‌ی مطالعات را به طور دقیق بررسی کرده‌اند. در همان حال، معتقدند که وجوه انقلاب کینزی در بیش‌تر این مطالعات قابل ردیابی است.

درآمد اسمی را افزایش بیش‌تری خواهد داد و اگر بانک مرکزی در مقابل افزایش درآمد اسمی به طور مرتب اقدام به افزایش نرخ بهره کند، سرمایه‌گذاری خالص نسبت به مقدار اولیه‌ی خود کم خواهد شد. پیگو هم مثل کینز معتقد است که پس‌انداز می‌تواند شکل کنز پول^۱ را به خود بگیرد، اما به نظر پیگو، در دنیای واقع، همواره بخشی از پس‌انداز به صورت پول راکد، احتکار و بخشی از آن در تولید سرمایه به کار گرفته می‌شود. به نظر پیگو، نسبت بین این دو، به سیاست پولی اتخاذ شده بستگی دارد. به نظر کینز، اگر سرمایه‌گذاری به مرحله‌ی اشباع (حداکثر) برسد، به طوری که دیگر بازدهی مثبت وجود نداشته باشد، آن‌گاه، از آن‌جا که میل نهایی به پس‌انداز کوچک‌تر از یک است و افراد انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری ندارند، پس‌انداز خود را به صورت پول راکد نگه می‌دارند. بانک‌ها نیز به راحتی وام نمی‌دهند؛ لذا درآمد و اشتغال کاهش می‌یابد، تا جایی که پس‌انداز صفر می‌شود. این همان روزن جزاست که کینز به آن می‌اندیشد، اما به نظر پیگو این تصور به چند دلیل نادرست است و چنین روزی نمی‌تواند محقق شود؛ اول این‌که، شرایط دهه‌ی ۳۰ با توسعه‌ی ماشین‌آلات الکترونیکی و نظامی جدید همراه بوده است و لذا ابداع تولیدات جدید، نیاز به سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد. دوم این‌که، حتی اگر متوسط عایدی دارایی‌های سرمایه‌ای جدید صفر باشد، باز برخی از سرمایه‌گذاری‌ها عایدی مثبت خواهند داشت. سوم این‌که، حتی اگر رکود مورد نظر کینز اتفاق بیفتد، کاهش دستمزدهای اسمی، آسیب وارده به اشتغال را کاهش خواهد داد، بنابراین به هر سه دلیل، امکان وقوع روز جزا وجود ندارد.

مسأله‌ی تئوریکی دوم، مسأله‌ی نرخ بهره است؛ به نظر تین برگن (۱۹۴۷)^۲، برخورد کینز با مسأله تعیین نرخ بهره را چنین می‌توان خلاصه کرد؛ الف) نرخ بهره نمی‌تواند با یک معادله (برابری پس‌انداز و سرمایه‌گذاری) تعیین شود. این برابری به وسیله‌ی تغییرات درآمد حاصل می‌شود، نه تغییرات نرخ بهره. ب) لذا، عوامل تعیین‌کننده‌ی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نمی‌تواند بر نرخ بهره اثرگذار باشد، چون برای هر مقدار معین از نرخ بهره، یک برابری پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وجود دارد. ج) از سوی دیگر، نرخ بهره به وسیله‌ی تابع رجحان نقدینگی تعیین می‌شود. د) این نظر متضمن آن است که نرخ بهره باید با یک تحلیل ذخیره^۳، یعنی تحلیل ذخیره‌ی پول موجود در یک لحظه‌ی معین، فهمیده شود، نه تحلیل جریان‌ات پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در هر دوره.

1- Hoarding.

2- Tinbergen, J., 1947.

3- Stock Analysis.

از دید پیگو، کینز نتوانسته اثبات کند که نرخ بهره‌ی پول بیش از نرخ بهره‌ی سایر دارایی‌هاست؛ به نظر پیگو، نرخ بهره‌ی پول برای اشتغال، یک عامل تعیین کننده است. اشتباه کینز در این است که جریان عایدی انتظاری را همواره بر حسب پول بیان کرده است و توجهی به تنزیل ارزش حال عایدی‌های انتظاری با نرخ بهره دارایی‌های حقیقی نداشته است؛ به طور مثال، اگر قرار است ارزش حال عایدی‌های انتظاری با نرخ بهره‌ی گندم تنزیل شود، خود عایدی‌ها نیز باید بر حسب گندم بیان شوند و نه بر حسب پول.^۱ مسأله‌ی سوم، مسأله‌ی بیکاری است. پیگو استدلال می‌کند که برخلاف نظر کینز، لزومی ندارد اشتغال کامل با نقاط اوج ادوار تجاری^۲ منطبق شده و یکی باشد. اشتغال کامل مورد نظر کینز، سطحی از اشتغال است که با افزایش تقاضای مؤثر اسمی نمی‌توان به بیش از آن دست یافت. از دید پیگو، برقراری اشتغال کامل به معنای مورد نظر کینز، با اشتغال کمتر از شرایط رونق اقتصادی منافاتی ندارد و بنابراین در عمل، کینز چیزی بیش از خود پیگو نگفته است. هیکس (۱۹۳۷)، در همان ابتدای مقاله‌ی خود ادعان می‌کند که کینز، "اقتصاد کلاسیکی" را نوشته‌های اخیر پروفیسور پیگو، به ویژه "نظریه‌ی بیکاری" وی تلقی کرده است. به نظر هیکس این کتاب پیگو کتابی نسبتاً جدید و در همان حال فوق العاده دشوار است و به همین دلیل تاکنون در آموزش متعارف علم اقتصاد اثرگذاری زیادی نداشته است. به طور مثال، نظریه‌ی پیگو به طرز حیرت آوری بر حسب عبارات حقیقی نوشته شده؛ نه تنها نظریه‌ی وی نظریه‌ی بیکاری و دستمزدهای حقیقی است، بلکه شماری از مسایلی که هر کسی ترجیح می‌دهد آن‌ها را بر حسب نماگرهای پولی پژوهش کند، در آرای پیگو بر حسب عبارات "دستمزد-کالاها" بیان می‌شوند.

اما اگر گفته شود که اقتصاددان متعارف کلاسیکی ترجیح داده است بسیاری از مسایل را بر حسب عبارات پولی بررسی کند، آن‌گاه آقای کینز پاسخ خواهد داد که هیچ تئوری کلاسیکی اشتغال و دستمزدهای پولی وجود ندارد. هیکس می‌گوید این کاملاً درست است که یک چنین تئوری‌ای نمی‌تواند به آسانی در متون درسی یافت شود، اما این فقط به این خاطر است که بسیاری از متون درسی در زمانی نوشته شده‌اند که تغییرات عمومی در دستمزدهای پولی در یک سیستم بسته مسأله‌ی مهمی را نشان نداده‌اند. از نظر هیکس، تردیدی نیست که بیش تر اقتصاددانان (کلاسیکی) درباره‌ی

۱- برای مطالعه‌ی بیش تر نظر کینز درباره‌ی نرخ بهره رجوع شود به: نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول، ترجمه‌ی: دکتر منوچهر فرهنگ، فصل خواص اساسی بهره و پول، ۱۳۸۷، نشر نی.

2- Peak points of business cycles.

رابطه‌ی دستمزدهای پولی و بیکاری ایده‌های خوبی را پروراند. برای این کار باید تئوری "کلاسیکی" نوعی درست شود که مبتنی بر آرای پیشینیان پیگو باشد. در این صورت مقایسه‌ی بین کینز و کلاسیک‌ها رضایت بخش خواهد بود، لذا هیکس نظریه‌ی کلاسیکی نوعی خود را به شکلی شبیه کینز، مانند افق کوتاه مدت آن و همگن بودن نیروی کار، ارایه و تنظیم می‌کند. وی در مدلی که عرضه می‌کند، همانند کینز، "معادله‌ی مقداری کمبریج" را به کار می‌گیرد. هم‌چنین، سرمایه‌گذاری، تابع نرخ بهره است. در حقیقت سه معادله‌ی اساسی که هیکس به آن اشاره و تحلیل خود را بر آن‌ها مبتنی می‌کند به صورت زیر است:

$$M = kI, I_x = C(i), I_x = S(i, I)$$

که در آن M حجم پول، I درآمد، I_x سرمایه‌گذاری، i نرخ بهره و S پس‌انداز است که با سرمایه‌گذاری برابر شده است. طبق تحلیلی که هیکس انجام می‌دهد، افزایش در نرخ دستمزد پولی الزاماً اشتغال را پایین آورده و دستمزدهای حقیقی را افزایش می‌دهد. چون عدم تغییر درآمد پولی نمی‌تواند برای خرید مقدار کالاهای (تغییر نیافته) در سطح بالای قیمت استمرار داشته باشد و تا زمانی که سطح قیمت افزایش نیابد قیمت کالاها هزینه‌های نهایی آن‌ها را پوشش نخواهد داد، بنابراین، باید اشتغال کاهش یافته باشد. در اثر کاهش اشتغال، هزینه‌های نهایی نیروی کار کم شده و در نتیجه دستمزدهای حقیقی افزایش می‌یابد. به نظر هیکس، بیش‌تر اقتصاددانان کلاسیکی به طور طبیعی این خط استدلالی را پیش گرفته‌اند. هیکس می‌گوید در مقابل سه معادله‌ی بنیادی تئوری کلاسیکی، آقای کینز با این معادلات آغاز می‌کند:

$$M = L(i), I_x = C(i), I_x = S(I)$$

بدین ترتیب، تفاوت این معادلات با معادلات کلاسیکی به دو صورت است؛ از یک‌سو، تقاضا برای پول به نرخ بهره (رجحان نقدینگی) وابسته است و از سوی دیگر، هرگونه اثرگذاری ممکن نرخ بهره بر مقدار پس‌انداز نادیده گرفته می‌شود. در این‌جا این دکترین رجحان نقدینگی است که اهمیت حیاتی دارد. این نرخ بهره، (نه درآمد) است که به وسیله‌ی مقدار پول تعیین می‌شود. به نظر هیکس، نتیجه‌ی شگفت‌انگیز این سیستم آن است که افزایش در رغبت به سرمایه‌گذاری یا در میل به مصرف، گرایشی به افزایش نرخ بهره ندارد، بلکه فقط اشتغال را افزایش می‌دهد. هیکس از همین‌جا نتیجه می‌گیرد که این سیستم هرچه باشد، نظریه‌ی عمومی نیست. اگر دوست داشته باشیم می‌توانیم بگوییم نظریه‌ی خاص آقای کینز. نظریه‌ی عمومی چیزی است که به طور چشم‌گیری

ارتدوکس تر است. آخرین جمله‌ی مقاله‌ی هیکسن چنین است: "نظریه‌ی عمومی اشتغال کتاب مفیدی است؛ اما نه آغاز و نه پایان علم اقتصاد پویاست".^۱

تفاوت دیگر تئوری کینز از اقتصاد کلاسیک، در مقوله‌ی دولت و سیاست‌گذاری است؛ بلیندر و سولو (۱۹۷۳)^۲، مهم‌ترین موفقیت انقلاب کینزی را رویکرد دوباره‌ی اقتصاددانان به نقش دولت و دخالت آن در اثرگذاری بر بخش خصوصی می‌دانند. قبل از کینز اعتقاد بر این بود که یک واحد افزایش در مخارج دولتی سبب کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌شود و لذا اثر ازدحام^۳ وجود خواهد داشت. از دید کینزی‌ها، نه تنها یک دلار از مخارج اضافی دولت سبب افزایش درآمد ملی می‌شود، بلکه این اثر فزاینده نیز خواهد بود. از این نگاه، سیاست مالی کارایی دارد. اصل اساسی کینز آن است که دولت می‌تواند سطح اشتغال را افزایش دهد. پولیون این دیدگاه کینز را قبول ندارند و هم به صورت تجربی و هم به صورت تئوریکی آن را رد می‌کنند.

ملترز (۱۹۸۱)^۴، که یک پول‌گرای رادیکال محسوب می‌شود، معتقد است که مسأله‌ی اصلی نظریه‌ی عمومی این است که تئوری کلاسیک نمی‌تواند بیکاری غیرارادی را بدون خدشه‌دار کردن فروض آن توضیح دهد. به نظر کینز، اقتصاد کلاسیک از تفاوت بین اقتصاد پولی و پایاپای غفلت کرده، انتظارات را نادیده گرفته و کشف قیمتی عرضه‌ی کل را صفر فرض کرده است. کینز، نظریه‌ی عمومی خود را هم جدید و هم انقلابی می‌داند. ملترز از زبان هابرلر ادامه می‌دهد که کینز تالاب قدیمی و قدرتمند اقتصاد را با تمام عمقش بر هم زده است. اما مطالعات کسانی مانند هیکس، مودیگیانی و خود هابرلر نشان می‌دهد که این موضوع چندان هم قوت ندارد. از همین رو، از دید ملترز، بیش‌تر انتظار اقتصاددانان از نظریه‌ی عمومی کینز، یک سری توصیه‌های سیاستی است و این توصیه‌های سیاستی را می‌توان در نوشته‌های قبل از نظریه‌ی عمومی نیز، (به ویژه «رساله در باب پول» (۱۹۳۰)) یافت.

مارک بلاگ (۱۹۹۴)، انقلاب نوع اول کینزی را انقلاب در سیاست می‌داند. انقلاب در سیاست به دگرگونی تدریجی سیاستی در حرکت به سمت مالی‌گرایی^۵، یعنی عدم توازن تعمدی بودجه برای تضمین اشتغال کامل، اشاره می‌کند. جنگ سبب شده است که دیدگاه خزانه داری با نگرش کینزی احاطه شود. کینز در عمل از کسری بودجه به

1- Hicks, J., 1937.

2- Blinder, A.S. and Solow R. M., 1973.

3- crowding out effect.

4- Meltzer, Allan H., 1981.

5- Fiscalism.

عنوان ابزاری برای سیاست تثبیت استفاده نکرده است، بلکه برای سیاست پولی در ترکیب با تثبیت سرمایه‌گذاری به‌وسیله‌ی افزایش دائمی در نسبت درآمد صرف شده توسط دولت‌ها استفاده کرده است. این همان چیزی است که او در صفحات پایانی کتابش از آن به عنوان "اجتماعی کردن سرمایه‌گذاری"^۱ یاد می‌کند. علاوه بر این، بودجه‌ی ۱۹۴۱ در پوشش زبان اقتصاد کلان "نظریه‌ی عمومی" قرار داشته و لذا کم و بیش تأیید رسمی اقتصاد کینزی را بعد از ۵ سال نشان داده است. در همین جا بلاگ می‌پرسد: "آیا تاکنون هیچ اقتصاددانان بزرگی همانند کینز موفق شده است؟"^۲. به هر حال، این فقط نیمی از انقلاب کینزی است و نیم دیگر آن انقلاب در روش اندیشه‌ی اقتصادی است که در جای خود توضیح داده شد.

انعطاف‌ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها یکی دیگر از چالش برانگیزترین موضوعات در تقابل کینز و کلاسیک‌هاست؛ به نظر هیکس (۱۹۵۰، ۱۹۳۷)، مبنای نظریه‌ی عمومی عبارت است از بازارهای با قیمت ثابت برای کالاها و بازارهای با قیمت انعطاف‌پذیر برای دارایی‌های مالی. کینز از تعبیر هیکس انتقاد کرده و معتقد است که وی از تشخیص تمایز میان درآمد انتظاری و درآمد واقعی در سرمایه‌گذاری عاجز بوده است. پتینکین (۱۹۷۶)، اوج کار کینز را فصل ۱۹ نظریه‌ی عمومی می‌داند و معتقد است که حتی دستمزد انعطاف‌پذیر نیز نمی‌تواند تعادل اشتغال کامل را حفظ کند، زیرا اولاً تقاضای پول نسبت به نرخ بهره بسیار با کشش است (دام نقدینگی)، ثانیاً، سرمایه‌گذاری نسبت به نرخ بهره بسیار بی‌کشش می‌باشد. (دام سرمایه‌گذاری). هر دو کشش به انتظارات افراد بستگی دارد. طبق تفسیر ملترز از کینز، دیدگاه پتینکین درست نیست، چون کینز در فصل ۱۲ نظریه‌ی عمومی، علت اصلی ادوار تجاری را تغییرات کارایی نهایی سرمایه می‌داند. بال و رومر (۱۹۹۱)^۳، معتقدند که چسبندگی‌های اسمی ناشی از شکست هماهنگی در تغییرات قیمتی است. از نظر آن‌ها، دشواری اساسی مدل‌های کینزی این است که مبتنی بر چسبندگی‌های موردی^۴ در قیمت‌ها و دستمزدهای اسمی می‌باشد. به همین دلیل، بحث این نیست که اقتصاد کینزی در فرض چسبندگی قیمت‌ها و دستمزدها با کلاسیک‌ها متفاوت است، بلکه بال و رومر بی‌آن‌که دغدغه‌ی این وجه تفاوت را داشته باشند، به دنبال رویکردهایی می‌گردند که مبانی اقتصاد خردی برای چسبندگی بیابند. دو رویکرد عمده از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد ظهور کرده‌اند؛ یکی ادبیات

1- Socialization of investment.

2- Blaug, 1994, p.213.

3- Ball, L. and Romer, D., 1991.

4- Ad hoc rigidities.

"هزینه‌ی فهرست بها"^۱ توسط کسانی هم‌چون منکیو (۱۹۸۵)^۲ و جورج آکرلاف و جانث یلن (۱۹۸۵)^۳ است که به دنبال تبیین‌های قاطع برای چسبندگی‌های اسمی هستند و استدلال می‌کنند اصطکاک‌های کوچک در قیمت برای ایجاد چسبندگی‌های بزرگ اسمی کافی هستند. در مقابل، ادبیات "شکست هماهنگی"^۴ توسط کسانی هم‌چون راسل کوپر و اندرو جان (۱۹۸۸)^۵ وجود دارد که چسبندگی‌های اسمی را رها کرده و به دنبال بنیادهای جایگزین برای مدل‌های کینزی هستند. بدین ترتیب، اقتصاد ممکن است حتی در صورت وجود تعادل برتر^۶ در یک تعادل زیر اشتغال کامل قرار بگیرد. بال و رومر معتقدند چسبندگی اسمی از شکست هماهنگی تغییرات قیمت حاصل می‌شود. عدم تسویه‌ی بازار نیز یک وجه انقلابی مهم در نظریه‌ی کینز است؛ لیان هافوود (۱۹۶۸)^۷ در کتاب "در باب اقتصاد کینزی و اقتصاد کینز"، شماری از مواردی را نقل می‌کند که در آن‌ها اشتباه متعارف نظریه‌ی عمومی، با روح نوشته‌های کینز ناسازگار است. به نظر لیان هافوود، مهم‌ترین اشتباه فاحش پیروان کینز، شکست آنان در درک ماهیت جوهری پارادایم انقلابی کینز است. مطابق این نگرش، کینز نظریه‌ی کلاسیکی بازارها را، در هر دو شکل والرایی و مارشالی آن، انکار کرده است به این دلیل که، بر شرایط شفافیت بازار^۸ متمرکز می‌باشد. والرایی، رجحان قراردادن مجدد را در مکانیسم خود برای فهم بردار قیمتی شفافیت بازار وارد کرده است (برای مارشال، قیمت‌ها به طور هم‌زمان به هرگونه اختلاف آنی بین مقادیر عرضه شده و مقادیر مورد تقاضا واکنش نشان می‌دهند). بدین ترتیب، هدف تئوریک کینز در نظریه‌ی عمومی عبارت بود از توسعه‌ی یک پارادایم تحلیلی بدیل، که بر رابطه‌ی بین بازارها به هنگام عدم شفافیت آن‌ها متمرکز باشد. مطابق نظر لیان هافوود، تفسیر کلاور از تابع مصرف کینزی، یک نمونه از مفهوم تحلیلی انقلاب کینزی را نشان می‌دهد. شکست یک بازار

1- Menu cost.

2- Mankiw (1985).

3- Akerlof, George A. & Yellen, Janet L., 1985.

4- Coordination failure.

5- Russell Cooper and Andrew John, 1988.

۶- ایده‌ی مرکزی این ادبیات آن است که بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی مانند تولید، تجارت، و سرمایه‌گذاری، یک "هم‌افزایی" یا "مکمل بودن استراتژیک" را به نمایش می‌گذارند: مکمل بودن استراتژیک، در اصطلاح، به حالتی گفته می‌شود که در آن سطح بهینه‌ی فعالیت یک عامل اقتصادی با فعالیت‌های دیگران ارتباط مثبت دارد. حالت مکمل بودن استراتژیک به تعادل‌های چندگانه منجر می‌شود که در آن تعادل‌های با فعالیت بالا بر تعادل‌های با فعالیت پایین، برتری دارند.

7-Superior equilibrium.

8- Leijonhufvud, 1968.

9- Market-clearing conditions

در شفافیت بدین معناست که مقادیر واقعی مبادله شده از مقادیر عرضه شده یا تقاضا شده واگرا می‌شود. از نقطه نظر فرد، این واگرایی‌ها به عنوان محدودیت در انطباق رفتارشان در سایر بازارها عمل می‌کنند. در تفسیر رابرت کلور^۱، وابستگی تقاضای مصرف به درآمد، به صورت اضافی عرضه در بازار نمایان می‌شود. کلور، تأکید می‌کند که چنین وابستگی‌ای با پارادایم کلاسیکی ناسازگار است که در آن درآمد به خودی خود یک متغیر انتخاب است. در دیدگاه کلور و لیون هافوود، مسأله‌ی "عدم تعادل" به‌عنوان تفسیر واقعی "انقلاب کینزی" مطرح می‌شود؛ آن‌ها معتقدند هدف اصلی کینز در حقیقت ارزیابی وضعیت‌های عدم تعادل در اقتصاد، به جای مقایسه‌ی وضعیت‌های تعادل ایستاست (تفضلی، ۱۳۸۱، ص. ۴۶۲). طبق تفسیر کلور و لیون هافوود از کینز، وجه تمایز نظریه‌ی کینزی‌ها با نظریه‌ی کلاسیک‌ها در بررسی وضعیت‌های عدم تعادل است: "... نظریه‌ی کلاسیک‌ها اساساً با وضعیت‌های تعادل سرو کار دارد، ولی به طور مشخص امکان وجود وضعیت‌های دیگر را رد نمی‌کند. نظریه‌ی کینزی‌ها اساساً وضعیت‌های عدم تعادل را بررسی می‌کند، اما امکان احتمالی تعادل اشتغال کامل را نیز در بر می‌گیرد" (نقل از: تفضلی، ۱۳۸۱، ص. ۴۸۳). به طور کلی، فرضیه‌ی لیان هافوود آن است که کینز، سیستم خود را به همان طریقی دید و فهمید که کلور و لیان هافوود تفسیر می‌کنند، و این که، اشتها مدل کینز به عنوان یک مورد خاصی از پارادایم کلاسیکی با بینش و انگیزش خود کینز سازگاری ندارد. ریچارد ژاکمن (۱۹۷۴)^۲، در مقاله‌ی "کینز و لیان هافوود"، معتقد است تز اصلی کتاب لیان هافوود آن است که نظریه‌ی کینز همان نظریه‌ی درآمد مخارج کینزی نیست. به نظر ژاکمن، استدلال لیان هافوود فقط این نیست که مدل IS-LM بیان ناقصی از نظریه‌ی کینز است؛ بینش‌های اقتصادی و عناوین تحلیلی موجود در نظریه‌ی عمومی به طور کامل در نمودار IS-LM نمایش داده نمی‌شود، در حالی که در برخی موارد نمایش نظریه‌ی کینز در چارچوب متعارف IS-LM مفید است. علاوه بر این، خلاقیت لیان هافوود در تفسیر خود کینز بوده است، اما ژاکمن استدلال می‌کند که لیان هافوود به نوشته‌های کینز وفادار نبوده و در شماری از موارد مهم، کینز را به اشتباه درک کرده است.

در همین جا می‌توان بین تفسیر کلور و تفسیر پتینکین از کینز مقایسه‌ای انجام داد؛ پتینکین در کتاب خود با عنوان *پول، بهره و قیمت‌ها*^۳، اقتصاد کینز و کینزی‌ها را

1- Clower, Robert W., 1963.

2- Jackman, Richard, 1974.

3- Patinkin, Don, 1965.

مطالعه "اقتصاد عدم تعادل"^۱ می‌دانست. هم پتینکین و هم کلاور معتقدند که هرگاه برنامه‌های یکی از عاملان اقتصادی (اعم از تولیدکننده یا کارگر) در بازار برآورده نشود چگونه این موضوع، برنامه‌های دیگر وی را در جای دیگر متأثر می‌کند. اختلاف دیدگاه پتینکین و کلاور در آن جاست که به نظر پتینکین جهت اصلی ایجاد عدم تعادل در اقتصاد کینزی از بازار کالا شروع می‌شود چون تقاضای ناکافی در بازار کالا منجر به تقاضای نیروی کار در بازار کار می‌گردد. در مقابل، کلاور بحث می‌کند که در چه شرایطی عدم تعادل در بازار نیروی کار تأثیرات قابل ملاحظه‌ای روی بازار کالا می‌گذارد (تفضلی، ۱۳۸۱، ص. ۴۶۳).

آخرین مقوله‌ی تئوریک که از منظر وجوهی انقلابی کینز اهمیت دارد نااطمینانی است؛ به نظر شکل (۱۹۶۷)، بحث اصلی کینز، نااطمینانی است و کینز بیش‌تر درگیر یک تحلیل تعادل کوتاه‌مدت بوده است. به نظر شکل، عواملی نظیر رفتارهای غیرعقلایی سبب ایجاد تعادل زیر اشتغال کامل می‌شود. رابرت آیزنر (۱۹۷۵)^۲ معتقد است که هر چند ممکن است دستمزدها در واقعیت کاملاً انعطاف‌پذیر نباشند، اما حتی اگر این شرایط هم وجود داشت اشتغال کامل تضمین نمی‌شد. لذا آن چنان که خود کینز هم استدلال می‌کند اثر کینز نمی‌تواند برای دستیابی به اشتغال کامل کافی باشد. به نظر آیزنر، منشأ مشترک مشکلاتی که سیستم کاملاً رقابتی ممکن است در جهت رفتن به اشتغال کامل پیدا کند، اغلب از ارتباط ناسازگار و دارای عدم اطمینان میان حال و آینده انجام می‌گیرد. هرگونه اعمال سیاست مالی، انتظارات قیمتی بین زمانی^۳ را تغییر می‌دهد. آیزنر، دیدگاه‌های کینز را با واقعیات موجود منطبق می‌داند.

۵- نتیجه‌گیری و مباحثه

پرسش محوری مطالعه این بود که آیا کینز واقعاً نظری متفاوت از کلاسیک‌ها ابراز نمود و بدین معنا، آیا انقلاب کینزی رخ داده است؟ به نظر محققان، برآیند مطالعات انجام گرفته نشان می‌دهد که پاسخ به این سؤال تاریخی در اقتصاد کلان عموماً مثبت است و دستکم سه نوع تفاوت بنیادین بین کینز و کلاسیک‌ها وجود دارد که احتمالاً این تفاوت‌ها را می‌توان به عنوان وجوه انقلاب کینزی قلمداد کرد. تفاوت‌های مذکور عبارتند از: تفاوت‌های فلسفی - معرفتی، تفاوت‌های متدولوژیک، و تفاوت‌های تئوریک.

1- Disequilibrium economics.

2- Eisner, R., 1975.

3- Intertemporal price expectations.

تفاوت‌های فلسفی - معرفتی اساساً به انقلاب در ماهیت علم اقتصاد مربوط می‌شود؛ از نظر کینز علم اقتصاد یک علم اخلاقی شمرده می‌شود و علم اقتصاد، هم‌چون سایر علوم اجتماعی، در تحلیل نهایی به تبیین مسایل واقعی انسانی می‌پردازد. اقتصادانانی نظیر گروچی (۱۹۴۹) و شکل (۱۹۵۶) معتقدند که انقلاب کینزی انقلاب در ماهیت علم اقتصاد بوده است. تفاوت‌های متدولوژیکی، به انقلاب کینزی در روش تحلیل و نه انقلاب در ماهیت اشاره می‌کند؛ توبین (۱۹۷۵)، ایشنر و کریگل (۱۹۷۵)، مایر کوهن (۱۹۸۶)، و مارک بلاگ (۱۹۹۴) همگی به روشی و متدولوژیک بودن انقلاب کینزی اذعان دارند. پیگو نیز با وجود پاسخ‌های قاطع تئوریک به کینز، زیرکی وی را در به‌کارگیری یک روش تحلیلی خاص تحسین می‌کند. خود کینز هم با نوشتن نامه‌ای به برنارد شاو اشاره نمود که کتابش، روش اندیشه جهان درباره مسایل اقتصادی را به طور اساسی تغییر خواهد داد. مهم‌ترین تفاوت‌های تئوریک کینزین‌ها و کلاسیک‌ها، در مقولات ضریب تکاثر، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، نرخ بهره، بیکاری، سیاست‌گذاری، انعطاف ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها، عدم تسویه بازارها و نااطمینانی مشاهده می‌شود. هر یک از تفاوت‌های مذکور در مطالعات متعددی مانند هیکس (۱۹۳۷)، تین برگن (۱۹۴۷)، ادواردز (۱۹۵۶)، لیان هافوود (۱۹۶۸، ۱۹۶۷)، گروسمن (۱۹۷۲)، بلیندر و سولو (۱۹۷۳)، آیزنر (۱۹۷۵) و بال و رومر (۱۹۹۱) تحلیل شده است. مهم‌ترین دستاورد ما در این مطالعه آن بود که انقلاب کینزی را در وجهی فراتر از وجوه تئوری اقتصادی به ویژه وجوه فلسفی و روش‌شناختی تفسیر و تحلیل کنیم در حالی که عمده مطالعات تاکنون بر وجوه تئوریک اقتصادی متمرکز بوده‌اند.

تأملات ما در این مطالعات و تطبیق‌های انجام گرفته در آن‌ها حاکی از آن است که این پرسش که، آیا کینز در واقع از کلاسیک‌ها جداست، هنوز یک پرسش باز است و تلاش تئوریک ما در این مقاله به معنای خاتمه موضوع بحث‌برانگیز انقلاب کینزی نیست. آن‌چه که از تطبیق مطالعات با یکدیگر برمی‌آید آن است که موضوع مهمی با عنوان "کینز در مقابل کلاسیک‌ها" وجود دارد که ذهن اندیشمندان بزرگ اقتصادی را از همان سال‌های اولیه انتشار کتاب "نظریه عمومی" به خود مشغول داشته است و حجم عظیم ادبیات موجود در این زمینه نشان از اهمیت این موضوع دارد. ممکن است که اقتصاددانان کلان، در رد نتایج این نوشته، لزوماً پاسخ مثبت به وقوع انقلاب کینزی را نپذیرند و این خود آغاز یک چالش مهم دیگر برای نظریه‌پردازی است که انتظار می‌رود علاقمندان به این موضوع در مطالعات آتی بدان بپردازند. در مطالعات بعدی،

محققان می‌توانند با استناد به آثار مستقیم کینز در رد یا پذیرش دیدگاه ما تأمل کرده و آن را به چالش بکشانند.

جدول ۲- خلاصه‌ی نتایج حاصل از برخی مطالعات مربوط به مناظره‌ی کینز و کلاسیک‌ها
(انقلاب کینزی)

منبع/مقاله	پیام اصلی	دستاورد: کینز در مقابل کلاسیک‌ها بر حسب نوع تفاوت
آرتور پیگو (۱۹۳۶)	درک نادقیق کینز از کلاسیک‌ها و در همان حال، قابل تحسین بودن چالش کینز با مهم‌ترین مسایل اقتصاد در آن زمان	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش) و تفاوت‌های تئوریک (انقلاب در تئوری‌پردازی)
هیکس (۱۹۳۷)	- توصیف مشخصات انقلاب کینزی و تمایزات آن از اقتصاد کلاسیک (ضریب فراینده، کارایی نهایی سرمایه و دام نقدینگی) - وابستگی تقاضا برای پول به نرخ بهره (رجحان نقدینگی) و نادیده گرفتن هرگونه اثرگذاری ممکن نرخ بهره بر مقدار پس‌انداز	تفاوت‌های تئوریک (مسأله‌ی بیکاری و مسأله‌ی نرخ بهره)
تین برگن (۱۹۴۷)	برخورد کینز با مسأله‌ی تعیین نرخ بهره، مبتنی بر تغییرات درآمد است.	تفاوت‌های تئوریک (نرخ بهره)
آلن گروچی (۱۹۴۹)	بر اساس دیدگاه کینز در مورد ماهیت علم اقتصاد متفاوت از کلاسیک‌هاست.	تفاوت‌های فلسفی-معرفتی
جورج شکل (۱۹۵۶)	ریشه داشتن تفاوت‌های شگرف کینز با پیشینیان در مسایل اخلاقی و فلسفی زمان	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش) و تفاوت‌های تئوریک (انقلاب در تئوری‌پردازی)
ادگار ادواردز (۱۹۵۹)	قابل بیان بودن همه‌ی مباحث کینز مانند تعادل در بازار کار و کالا برحسب مفاهیم و ابزارهای هندسی کلاسیک	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش)
لیان‌هافوود (۱۹۶۷)	تنها تمایز بنیادین کلاسیک‌ها و کینز در انکار ساختار حراج‌گر والراسی است.	تفاوت‌های تئوریک (عدم تسویه‌ی پیوسته‌ی بازارها)
لیان‌هافوود (۱۹۶۸)	شکست کینزی‌ها در درک جوهر انقلاب کینز	تفاوت‌های تئوریک (عدم تسویه‌ی پیوسته‌ی بازارها)
هرشل گروسمن (۱۹۷۲)	بیکاری دوره‌ی بحران به تنهایی یک پدیده‌ی پولی نیست، بلکه، عدم تعدیل واقعی در شکل بسیار بالای نرخ دستمزد واقعی را نیز لحاظ می‌کند	تفاوت‌های تئوریک (مسأله‌ی بیکاری)
بلیندر و سولو (۱۹۷۳)	موفقیت انقلاب کینزی در رویکرد مجدد به نقش دولت در اثرگذاری بر بخش خصوصی	تفاوت‌های تئوریک (دولت و سیاست)
ریچارد ژاکمن (۱۹۷۴)	انتقاد از لیان‌هافوود در تفسیر نظریه‌ی عمومی	تفاوت‌های تئوریک (عدم تسویه‌ی پیوسته‌ی بازارها)

منبع / مقاله	پیام اصلی	دستاورد: کینز در مقابل کلاسیک‌ها بر حسب نوع تفاوت
رابرت آیزنر (۱۹۷۵)	منطبق بودن دیدگاه‌های کینز با واقعیات موجود	تفاوت‌های تئوریک (عدم اطمینان)
توبین (۱۹۷۵)	ملاحظه‌ی پدیده‌های مورد نظر کینز به عنوان پویایی‌های عدم تعادل و نقد ابزار تحلیلی کینز	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش)
ایشنر و کریگل (۱۹۷۵)	تفسیر کینز به عنوان خالق یک روش پژوهشی جدید و ایجاد تغییر گشتالتی	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش)
ملترز (۱۹۸۱)	ارایه‌ی تفاسیر متعدد (مانند تفسیر هیکس و پتینکین) از نظریه‌ی عمومی و تفسیر آن به مثابه‌ی منبع توصیه‌های سیاستی	تفاوت‌های تئوریک (دولت و سیاست‌گذاری)
مایر کوهن (۱۹۸۶)	تفسیر نظریه‌ی کینز به مثابه‌ی انقلاب در روش	تفاوت‌های متدولوژیک (انقلاب در روش)
بال و رومر (۱۹۹۱)	چسبندگی‌های اسمی ناشی از شکست هماهنگی در تغییرات قیمتی است	تفاوت‌های تئوریک (انعطاف ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها)
مارک بلاگ (۱۹۹۴)	دو انقلاب کینزی وجود دارد؛ انقلاب در سیاست اقتصادی و انقلاب در باور تئوریک در درون حرفه‌ی اقتصاد	تفاوت‌های متدولوژیک و تفاوت‌های تئوریک (نرخ بهره)
بیل جرارد (۱۹۹۵)	ارایه‌ی یک تفسیر جدید به نام تفسیر "پسا کلاسیکی" از کینز	عدم جدایی کینز از کلاسیک‌ها (عدم وقوع انقلاب)
هیآکپور (۱۹۹۷)	نقد کینز در نسبت دادن فرض اشتغال کامل به کلاسیک‌ها	عدم جدایی کینز از کلاسیک‌ها (عدم وقوع انقلاب)

فهرست منابع

- ۱- تفضلی، فریدون (۱۳۸۱)، تاریخ عقاید اقتصادی، تهران: نشرنی، چاپ سوم.
- ۲- چالمرز، آلن فرانسیس (۱۳۸۷)، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، ترجمه: سعید زیباکلام، تهران، انتشارات سمت.
- ۳- زیباکلام، سعید (۱۳۸۲)، علم‌شناسی کوهن و نگرش گشتالتی، فصل‌نامه‌ی حوزه و دانشگاه، سال نهم، ش ۳۴، ص ۱۰.
- ۴- کوهن، تامس (۱۳۶۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات سروش
- ۵- کینز، جان مینارد (۱۹۳۶: ۱۳۸۷)، نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول، ترجمه‌ی دکتر منوچهر فرهنگ، تهران: نشر نی.
- 6- Ahiakpor J. C. W. ,1997, " Full Employment: A Classical Assumption or Keynes's Rhetorical Device?", Southern Economic Journal Vol. 64, No. 1, July, P. 56-74.

- 7- Akerlof, George A. & Yellen, Janet L. , 1985, "A Near-rational Model of the Business Cycle, with Wage and Price Inertia," *The Quarterly Journal of Economics*, MIT Press, Vol. 100 (5), P. 823-838.
- 8- Ball, Laurence and David Romer,1991 "Sticky Prices as Coordination Failure", *American Economic Review*, Vol. 81, No. 3 (Jun.), P. 539-552.
- 9- Blaug, M. ,1994,"Recent Biographies of Keynes, *Journal of Economic Literature*, Vol. 32, No. 3, P. 1204-1215.
- 10- Blinder, A. S. and Solow R. M. ,1973, "Does Fiscal Policy Matter?", in *J. of Pub. Econ.* , No. 2, P. 319-337.
- 11- Clower, Robert W. , 1963, "Keynes and the Classics: A Dynamical Perspective", *Quarterly Journal of Economics*, August, P. 322-323.
- 12- Davidson, P., 2005, "Modern Macroeconomics: The Post Keynesian School", Edward elgar.
- 13- Eichner, A. S. and J. A. , Kregel, 1975, "An Essay on Post-Keynesian Theory: A New Paradigm in Economics". *J. E. L.*, 13, P. 1293-1314.
- 14- Edwards Edgar, 1959,"Classical and Keynesian Employment Theories: A Reconciliation", *The Quarterly Journal of Economics*,Vol. 73, No. 3, Aug, P. 407-428.
- 15- Eisner, R.,1975, "The Keynesian Revolution Reconsidered", *The American Economic Review*,Vol. 65, No. 2, May., P. 189-194.
- 16- Gerard, B.,1995, "Keynes, The Keynesians and the Classics: A Suggested Interpretation", *The Economic Journal*, Vol. 105, No. 429, Mar., P. 445-458.
- 17- Grossman, Herschel I. , 1972, "Was Keynes a "Keynesian"? a Review Article", *Journal of Economic Literature*,Vol. 10, No. 1 (Mar.), P. 26-30.
- 18- Gruchy, Allan G.,1949, "J. M. Keynes's Concept of Economic Science", *Southern Economic Journal*, Vol. 15, No. 3, Jan., P. 249-266.
- 19- Haberler Gottfried, 1946," The Place of the General Theory of Employment, Interest, and Money in the History of Economic Thought", *The Review of Economics and Statistics*, Vol. 28, No. 4 (Nov.), P. 187-194.
- 20- Hicks J. R. , 1937, "Mr. Keynes and the "Classics": A Suggested Interpretation", *Econometrica*, April.
- 21- ----- , 1974,"The Crisis in Keynesian Economics", Oxford, Basil Blackwell.
- 22- ----- ,1976,"Revolutions in Economics", in S. J. Latsis (ed.), *Method and Appraisal in Economics*", Cambridge: Cambridge University Press.
- 23- Jackman, Richard,1974, "Keynes and Leijonhufvud" , Oxford Economic Papers, New Series, Vol. 26, No. 2, Jul., P. 259-272.
- 24- Kohn, Meir, 1986,"Monetary Analysis, the Equilibrium Method, and Keynes's "General Theory"", *The Journal of Political Economy*,Vol. 94, No. 6, Dec. P. 1191-1224.

- 25- Kregel, J. A. , 1983, "Post-Keynesian Theory: An Overview", The Journal of Economic Education ,14, P. 32-43.
- 26- Leijonhufvud A. ,1967,"Keynes and the Keynesians: A Suggested Interpretation", American Economic Review, May.
- 27- -----, 1968, "On Keynesian Economics and the Economics of Keynes", London: Oxford University Press.
- 28- -----, 1969, "Keynes and the Classics", I. E. A. Occasional Paper, No. 30.
- 29- Mankiw, N. Gregory, 1985, "Small Menu Costs and Large Business Cycles: A Macroeconomic Model," The Quarterly Journal of Economics, MIT Press, Vol. 100 (2), P. 529-38, May.
- 30- Meltzer, Allan H. ,1981,"Keynes' s General Theory: A Different Perspective", Journal of Economic Literature, Vol. 19, No. 1, Mar., P. 34-64.
- 31- Patinkin, Don, 1965, "Money, Interest and Prices", New York: Harper and Row Publishers, P. 313-342.
- 32- Pigou A.,1936,"Mr. J. Keynes 'General Theory of Employment, Interest and Money", Economica, New Series, Vol. 3, No. 10. May, P. 115-132.
- 33- Tinbergen, J. ,1947," Some Problems in the Explanation of Interest Rates", The Quarterly Journal of Economics, Vol. 61, No. 3 (May), P. 397-438.
- 34- Tobin, J. ,1975, "Keynesian Models of Recession and Depression", American Economic Review,75, May.
- 35- -----,1977, "How Dead is Keynes?", Economic Inquiry, October.
- 36- Shackle, G. ,1972,"Epistemics and Economics: A Critique of Economic Doctrines", Cambridge: Cambridge University Press.
- 37- Verdon, Michel, 1996, Keynes and the 'Classics': A Study in Language, Epistemology and Mistaken Identities, Routledge: London and New York.

پښتونخواه پښتانه علوم او مطالعات فرېنډي
 پښتانه علوم او مطالعات فرېنډي



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی